

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنوان همایش اول خرداد ماه سال جاری، «فلسفه و صلح جهانی» است. با ملاحظه این عنوان، نخستین پرسشی که به ذهن می‌آید آن است که فلسفه و فیلسوفان چه نقشی میتوانند در صلح بین‌الملل داشته باشند و اساساً امروزه میتوان در این مقوله از فلسفه مدد گرفت یا خیر؟ اما مقدم بر این پرسش، میتوان پرسید که چرا آدمی همواره و در همه جا دغدغه صلح داشته و دارد؟ ضرورت صلح میان ملتها از چه زمانی شکل گرفته و چرا تدابیر متفکران و سیاستمداران و نظریه‌پردازان در این زمینه نتیجه نداده است؟ چرا انبوهی از سازمانها و نهادها و انجمنهای کوچک و بزرگ در سراسر جهان که برای برقراری صلح میان ملتها و نگاهبانی از آن پدید آمده‌اند، در کار خود توفیقی نداشته‌اند و اگر هم داشته‌اند، موقتی و ناپایدار و شکننده بوده است؟ صلح با امنیت چه نسبتی دارد و چرا در سطح جهانی، شورای امنیت سازمان ملل متحد را «شورای صلح» نامیده‌اند؟ مگر امنیت منهای صلح میتواند محقق شود؟

حدود هفتاد سال پیش، زمانی که آتش جنگ جهانی دوم خاموش شد و ساکنان ربع مسکون زمین، شاهد میلیونها تن کشته و زخمی و خسارت و انبوه خاکستر برجای مانده از آن جنگ فراگیر شدند، از خود پرسیدند آیا میتوان در آینده به صلح میان ملتها - و در واقع دولتها - امیدوار بود؟ (زیرا ملتها نوعاً به جان هم در نمی‌افتند و اگر هم درافتند، هزینه منازعه دولتها را میپردازند) و آیا جهان آخرین جنگ فراگیر را به خود میبیند؟ امروزه در هر گوشه‌یی از عالم که جنگی در میگیرد،



همگان - بویژه آنان که به طمع سیری ناپذیر قدرتهای نظامی و سیاسی عالم وقوف دارند - نگران شعله‌ور شدن جنگی دیگر در سطح جهان میشوند و از خود میپرسند: از اینهمه نشست و برخاست دولتمردان و سیاستمداران و اطلاعیه‌ها و بیانیه‌های رنگارنگ سازمانهای بین‌المللی چه سودی عاید ملتها شده است و آیا نه چنین است که واژگان مقدسی چون صلح و شرافت و انسانیت و امنیت، بازیچه دست قدرتهای جهانی و پوششی برای مطامع آنها گردیده است؟ و آیا نه چنین است که هیچیک از اقدامات باصطلاح صلح‌جویانه آنان - با فرض وجود اندکی انگیزه انسانی - بلااثر بوده و شده و شاهد آن، ناتوانی هفتاد سالهٔ مجامع جهانی در مهار جنگ افروزی و فتنه‌انگیزی رژیم پلید اسراییل در سطح منطقه و عرصه جهانی است؟

حکایت صلح جهانی و نسخه‌هایی که برای آن پیچیده شده است، سابقه‌یی بیش از هفتاد سال دارد. دویست و اندی سال پیش و در اواخر قرن هیجدهم، وقتی کانت رساله درباره صلح پایدار، یک طرح فلسفی را مینوشت، از یکسو شاهد پیروزی انقلابیون فرانسه و شکل‌گیری امیدهایی برای آینده جهان بود و از سوی دیگر، شاهد طمع فرانسه نسبت به سرزمینهای پروس و بروز منازعات میان قدرتهای وقت. فیلسوف کدنیکسبرگ در اندیشهٔ طرحی عقلانی برای صلح جهانی و الزام دولتها به عمل بر طبق قانون عقل و حقوق انسانی بود و مهمتر از همه متضمن نوعی خوش‌بینی به آینده در جهت تحقق آرمانهای تجدد. پس از کانت نیز فیلسوفان و جامعه‌شناسان و متألهان دینی در باب صلح و امکان و ضرورت آن تأمل کرده و رساله‌هایی را نوشتند و امروزه نیز دهها و بلکه صدها نشست و گردهمایی در اینسو و آنسوی عالم درباره صلح برگزار میشود، ولی همچنان آتش جنگ و ستیز میان ملتها روشن است. علت چیست؟ و چگونه میتوان بر علل و اسباب بروز منازعات بین‌الملل فائق آمد؟ شاید یکبار دیگر لازم است در معنای حقیقی صلح و مقومات آن تأمل و توقف کرد تا بلکه نوری بر تاریکی اذهان و افهام تابیده شود و از آنجا راهی به مقصد گشوده گردد. از قضا در سنت وحیانی ما، یعنی در قرآن کریم، واژه «صلح» و



مشتقات آن نظیر «صالح» و «مصلح» و «اصلاح» بگرات بکار رفته و در مجموع حدود یکصد و پنجاه بار مشتقات این واژه استعمال شده است. در مفردات راغب اصفهانی آمده است که «صلح» در موارد متعددی بمعنای از میان رفتن نفرت و عداوت از میان مردم میباشد و دعوت خداوند به این معنا بارها تکرار شده است. تأکید قرآن کریم به «عمل صالح» در معنای عام آن، تأکید به دوری از زشتیها و پلیدیهاست و اهمیت این معنا چنان است که پس از ایمان به خداوند، عمل صالح، محوریت میباشد. از دستورات اخلاقی مؤکد در اسلام، «اصلاح ذات البین» است؛ یعنی تلاش برای رفع کدورتها و نزدیکی قلوب به یکدیگر و ایجاد آرامش و امنیت میان انبیا بشر. این رهیافت قرآنی و دینی میتواند برای کسانی که در جستجوی راه استقرار صلح جهانی هستند، روشنی لازم را فراهم کند. واقعیت این است که رنج اصلی بشر، همانا دور افتادن از فطرت عقل و غفلت از ناموس و قانون تکوین است.

وقتی در فلسفه سخن از آن است که مبدأ اعلای عالم - یعنی ذات واجب - هم علت ایجاد است و هم علت بقا؛ یعنی همانگونه که خداوند دست به ایجاد عالم و آدم زده است، همو سازوکار گردش هستی و بقا و استمرار آن را نیز تضمین خواهد کرد، قانون عالم و ناموس کیهان در کلام وحی و شریعت الهی تجلی یافته و از اینرو نظام تشریح منطبق بر نظام تکوین و صورت لفظی و عملی آن است.

راه کشف این معنا نیز پیش‌بینی شده است: انبیا و اوصیای الهی (ع) بمتابجهجتهای ظاهر و عقل و فطرت انسانی بمتابجهججت باطن. کلی از شئون نظام احسن آن است که این دو حجت، کاشف و مؤید یکدیگرند و حکم عقل و حکم شرع نافذ و ناقض یکدیگر نیستند. برای بشر تنها راه نجات، تمسک به قانون الهی است که همان قانون وجود است و از قضا، بروز و ظهور آلام و شرور و ناکامیها، با غفلت از همین قانون و ادبار نسبت به حقیقت هستی، آغاز میشود. صلح جهانی، بمعنای برقراری مهر و عطوفت میان انسانها، تنها از معبر یادآوری و تذکر به قانون سرمدی الهی میسر است، وگرنه بشر هزاران سال نتایج قواعد و قوانین ساختگی و ناپایدار

۷



خویش را دیده و چشیده است. دلیل عدم کفایت برخی نظامهای برآمده از عقل جزوی بشری نیز همین است که خود را از ساحت عقل کل و نفس عالم محروم ساخته است:

این جهان یک فکرتست از عقل کل عقل چون شاهست و صورتهای رُسل حکما و فیلسوفان، کاشفان اصلی این معانید، زیرا آنان به حکم و اقتضای عقل می‌اندیشند و سخن می‌گویند و از نور و دلالت آن بهره می‌جویند. از اینرو فلسفه‌یی که دعوت به عدول از قانون ازلی و ناموس ابدی میکند، تنها نام فلسفه را بر خود دارد و از معنا و محتوا خالی است. امروزه، فیلسوفان بمدد التزام به حجت باطن و انکشاف حقایق منتشر در پهنه وجود، میتوانند منطق راستین انسانی زیستن را یادآور شوند و مخاطبان خویش را به موطن اصلی خود که وجود بحت و بسیط عاری از کثرت و انانیت است، ملتفت سازند

سردبیر